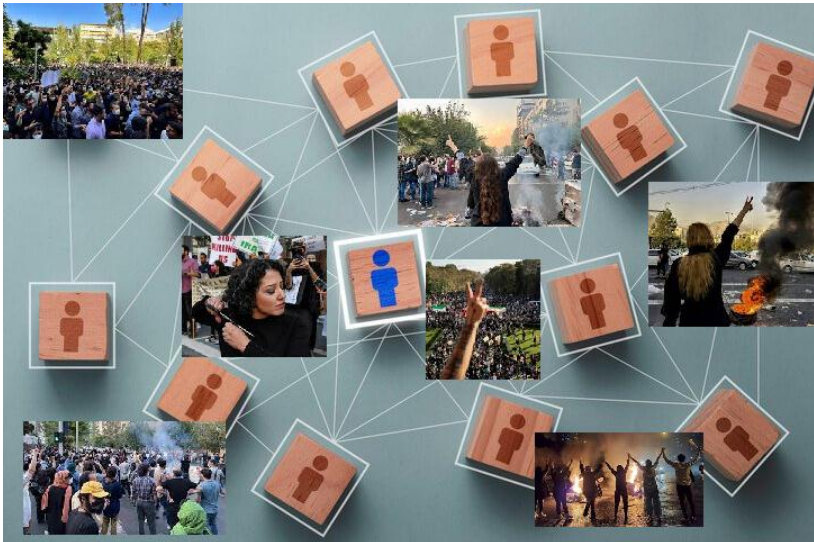


مسئله‌ی سازمان‌یابی و رهبری در جنبش «زن، زندگی، آزادی»

جعفر بهکیش



مقدمه

بیش از صد و بیست روز از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی» گذشته است.^۱ هدف این جنبش بسیار صریح و روشن است: پایان دادن به نظم سیاسی موجود. در این نکته اتفاق نظر وجود دارد که این هدف بدون مشارکت گسترده و هماهنگ طبقات مختلف مردم قابل دسترسی نیست. در داخل ایران سازمان‌دهی و رهبری گسترده، محلی و افقی تاکنون موفق بوده است. اما آیا برای ادامه‌ی راه تا حصول نتیجه‌ی نهایی این روش سازمان‌دهی کافی است یا یک رهبری سیاسی متمرکز ضروری است؟ با فرض ضروری دانستن رهبری، این رهبری چگونه، با حضور چه کسانی، با چه گستردگی و بر اساس کدام مکانیسم باید تشکیل شود که مشروعیت داشته باشد و مانند غالب اتحادها و ائتلاف‌های چهل و چند سال گذشته به جدایی نینجامد و در نتیجه سبب تضعیف جنبش نشود.

قبل از ورود به بحث لازم می‌دانم چند نکته را متذکر شوم. اول اینکه بسیاری از اظهار نظرهای طرح شده در مورد مواضع سیاسی شهروندان مبتنی بر مطالعات جامعه‌شناسانه یا آماری نیست و تنها مبتنی بر مشاهدات و مطالعات نویسنده است که طبیعتاً محدود و قابل بحث و تردید است. دوم این که همه‌ی لینک‌ها به مطالب دیگر در زمان ارسال این مطلب برای انتشار درست کار می‌کنند. و سرانجام آن که هر چند مشابهت‌هایی جدی میان جنبش زن، زندگی، آزادی با بهار عربی قابل مشاهده است، اما به گمان من، شاید بتوان این جنبش را با جنبش‌های دهه‌ی شصت و به‌ویژه ۱۹۶۸ اروپا مقایسه کرد که، به رغم سرکوب خشونت‌آمیز آن، چهره‌ی اروپا و آمریکا را برای همیشه دگرگون ساخت. شاید ادعای بزرگی نباشد اگر به همراه بسیاری دیگر من نیز تکرار کنم که ایران پس از جنبش زن، زندگی، آزادی، حتی در صورت سرکوب کامل آن، دیگر مانند ایران پیش از آن نخواهد بود.

^۱ نوشتن این مقاله را از حدود سه ماه قبل آغاز کردم و طی این مدت بخش‌هایی از آن را با دوستانم در میان گذاشته‌ام.

رهبری تاکنونی جنبش زن، زندگی، آزادی

الف) داخل کشور:

براساس اطلاعات منتشر شده که در دسترس نویسنده بوده، به نظر می‌رسد که سازمان‌دهی تجمعات در داخل کشور نه توسط نهادهای رهبری متمرکز، مانند انقلاب‌های رنگی اروپای شرقی و جمهوری‌های شوروی سابق که افرادی شاخص و شناخته شده آنها را رهبری می‌کردند، بلکه همانند بهار عربی از طریق نوعی از رهبری گسترده و افقی (defused leadership) و با نقش‌آفرینی جمع‌های دوستانه‌ی محلی^۲ ممکن شده است. این نهادها بنا به طبیعت خود محلی (به معنی محل سکونت، محیط کار، تحصیل، تفریح و ...) بوده و به نظر می‌رسد که ارتباط مستقیم محدودی میان این نهادهای محلی وجود دارد. هماهنگی این رهبری در داخل کشور بیشتر بر اساس رابطه‌های شکل گرفته در شبکه‌های اجتماعی و مجازی ممکن شده است و احتمالاً، جز در موارد معدود، شناخت فردی از سازمان‌دهندگان این جنبش و میان خود آنان وجود ندارد.

این رهبری بسیار دینامیک، روزانه و سیال^۳ است. می‌توان حدس زد که به تناسب فراز و فرود روزانه‌ی جنبش افراد جدیدی در سازمان‌دهی اعتراضات مشارکت کرده و برخی از آنان به دلایل مختلف از جمله دل‌زدگی، خستگی، موانع شخصی یا بازداشت از این دایره خارج شوند. تاکنون این سیالیت، گستردگی و ناشناس بودن به عنوان سپری برای سازمان‌دهندگان عمل و سیاست سرکوب و کنترل را برای سیستم‌های اطلاعاتی دشوار کرده است. اما از سوی دیگر ناشناس بودن تا حدودی از مشروعیت عمومی سازمان‌دهندگان این جنبش کاسته است.^۴

^۲ من در اینجا جمع‌های دوستانه‌ی محلی را معادل grassroots community groups قرار داده‌ام. همچنین آگاهانه از grassroots organizations استفاده نکرده‌ام، چون این نوع از سازمان بسیار رسمی‌تر از نوع اول است.

^۳ در اینجا منظور از رهبری سیال تغییر مداوم شکل و ترکیب این نهادهای محلی است.

^۴ من در تجربه‌ی خود آموخته‌ام که به ویژه زمانی که رهبری یک تشکیلات سنتی در خارج از کشور وجود دارد، این رهبری می‌تواند به یک خطر بالقوه برای فعالان داخل کشور تبدیل شود. به عنوان نمونه

رهبری گسترده و سیال در هماهنگی اقدامات در داخل کشور به میزان قابل توجهی موفق بوده است. فراخوان‌های صادر شده از طرف نهادهای محلی پخش و تصحیح شده و در مواردی به یک توافق عمومی تبدیل و بر اساس آن یک عمل سیاسی هماهنگ در سرتاسر کشور انجام شده است. آخرین نمونه‌ی آن اعتراضات و اعتصاب‌های ۱۴ تا ۱۶ آذر است که تا اندازه‌ای مورد استقبال گسترده قرار گرفت، بدون آنکه نهادها و شخصیت‌های سیاسی خارج از کشور سهمی (جدی) در هماهنگی آنها داشته باشند. علاوه بر آن، این نکته حائز اهمیت است که حضور و تاثیرگذاری شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی داخل کشور در رهبری و سازمان‌دهی عملی این جنبش محدود بوده است. حتماً زندانی بودن چند تن از شناخته‌شده‌ترین فعالان سیاسی و مدنی تأثیری چشمگیر در محدود کردن این افراد برای مشارکت در جنبش اخیر داشته است. اما شاید این عدم حضور فعال نشانه‌ی آن باشد که کسانی که در عمل این جنبش را در داخل کشور رهبری و سازمان‌دهی می‌کنند فعالان شناخته شده و پا به سن گذاشته را به رسمیت نمی‌شناسند.^۵

تاکنون رهبری جنبش در داخل کشور مخفی بوده است. مثلاً روشن نیست که کسانی که با نام «جوانان محلات تهران» شناخته می‌شوند چند نفر هستند و چه نقش عملی علاوه بر صدور اطلاعیه و فراخوان دادن در رهبری و سازمان‌دهی جنبش کنونی در داخل کشور ایفا می‌کنند؟^۶ بنا بر تجربه می‌توان حدس زد که معترضین به نوعی از رهبری نیاز داشتند و این گروه مخفی و گروه‌های مشابه و به‌ویژه با حمایت جمع‌های دوستانه‌ی محلی به این نیاز عملی در داخل کشور پاسخ داده است. برخی از این گروه‌های مخفی به دلایلی که مشخص نیست از طرف برخی رسانه‌های خارج از کشور حمایت شده‌اند.

رهبری فدائیان خلق - اکثریت پس از مهاجرت مسئولیت سنگینی در بازداشت بیش از هزار تن و اعدام بسیاری از آنان بر عهده دارند.

^۵ سلبریتی‌هایی نظیر ترانه علیدوستی نیز تنها در نقش حامی این جنبش ظهور کرده‌اند.

^۶ حتی با اطمینان نمی‌توان گفت که این گروه در داخل ایران قرار دارد یا لاقلاً اطلاعیه‌های خود را در ایران منتشر می‌کند.

علاوه بر آن شعارهای جنبش، که بیان دردها و ناراضی‌های معترضان از وضعیت کنونی و همچنین آرزوها و رؤیاهای آنان برای آینده‌ی ایران است نیز غالباً در داخل کشور و در بسیاری موارد در جریان کنش‌های اعتراضی ساخته شده^۷ و سپس با انتشار ویدئوهای این تجمعات اعتراضی در شبکه‌های اجتماعی و یا رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور عمومی می‌شوند. در این میان طبیعی است که مکانیسم‌های کنترلی مانند حساب‌های کاربری در شبکه‌های اجتماعی که فالوئر زیادی دارند و یا رسانه‌های پربیننده نقشی تعیین‌کننده در همگانی شدن این شعارها ایفا کرده‌اند.

ب) خارج از کشور

تاکنون رهبری اعتراضات ایرانیان خارج کشور در دست معترضان داخل کشور بوده است. به این معنی که ایرانیان خارج کشور تلاش کرده‌اند که صدای اعتراضات داخل کشور را به گوش جهانیان برسانند و شعارها و خواسته‌های آنان را در خیابان‌های آمریکای شمالی، اروپا و دیگر کشورهای جهان برجسته کنند.

از همان آغاز فعالان محلی سازمان‌دهندگان گردهمایی‌های ایرانیان خارج از کشور بودند. اما اولین گردهمایی بزرگ و هماهنگ ایرانیان خارج از کشور در سرتاسر جهان در اول اکتبر به دعوت حامد اسماعیلیون، سخنگوی انجمن خانواده‌های جان‌باختگان پرواز پی‌اس ۷۵۲ در بیش از ۱۵۰ شهر انجام شد. در تورنتو در حدود پنجاه هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند. چند تظاهرات دیگر نیز با موفقیت‌های نسبی با دعوت حامد

^۷ من در این مقاله به موضوع جالب توجه شعارهای رکیک، مانند «سبزی پلو با ماهی؛»، در اعتراضات داخل کشور نمی‌پردازم. به نظر می‌رسد که استفاده از این الفاظ و شعارها پاسخ‌گویی به یک نیاز لحظه‌ای است که نه تنها قابل فهم بلکه گاه کاربردی مؤثر در تحقیر و نابود کردن کاربزمای رهبران و نهادها دارد. از سوی دیگر احساسات بخشی جدایی‌ناپذیر از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی هستند و وقتی شرکت‌کنندگان قادر به بیان احساسات خود به زبان متداول، رسمی و «پاکیزه» نیستند، زبانی دیگری را برای بیان آن استفاده می‌کنند و یا به کلی زبان جدیدی را می‌آفرینند. احتمالاً برای همیشه برخی غذاهای ایرانی با نام‌هایی که در این شعارها همراه بودند گره خورده است. اما استفاده از این شعارها و الفاظ رکیک در خارج از کشور در اکثریت قریب به اتفاق موارد ساختگی و بروز لمپنیسمی بسیار مبتذل است.

اسماعیلیون (و انجمن) و حمایت گسترده‌ی شخصیت‌ها و احزاب سیاسی برگزار شد. اما مهم‌ترین حادثه‌ی ماه‌های اخیر اجتماع بزرگ در برلین بود که با مشارکت حدود صد هزار نفر برگزار شد.

به گمان من اکثریت بسیار بزرگی از ایرانیان مهاجر به دلایل زیر با بازماندگان جان‌باختگان پرواز پی‌اس ۷۵۲ احساس همبستگی و نزدیکی می‌کنند:^۸

از یک سو اغلب جان‌باختگان و خانواده‌های آنان به طبقه‌ی متوسط مدرن تعلق دارند، تحصیل کرده هستند، به عنوان متخصص، سرمایه‌گذار یا برای ادامه‌ی تحصیل مهاجرت کرده‌اند، به شکل قانونی از کشور خارج شده (پناهنده نیستند) و به ایران رفت‌وآمد داشتند، غالباً فاقد پیشینه‌ی فعالیت سیاسی در مخالفت با جمهوری اسلامی بوده و از درگیر شدن در فعالیت‌های سیاسی حساسیت‌برانگیز پرهیز می‌کردند. بسیاری از آنان حتی در انتخابات ریاست جمهوری هم شرکت می‌کردند و منافع مالی کم یا زیادی در ایران داشته و دارند.^۹

از سوی دیگر به این دلیل که سرنگونی هواپیمای اوکراینی اختلافی بین‌المللی است و حداقل چهار کشور مهاجرپذیر از ایران یعنی کانادا، اوکراین، سوئد و انگلیس، در آن مستقیماً درگیر هستند، تلاش‌های انجمن و سخنگوی آن حامد اسماعیلیون از طرف این دولت‌ها حمایت شده است. برای ایرانیان خارج از کشور این مسئله به‌خودی‌خود نوعی مشروعیت برای انجمن و اسماعیلیون به‌وجود آورده است.

علاوه بر آن خانواده‌ی جان‌باختگان هدف خود از تشکیل انجمن را دادخواهی، به معنی تلاش برای کشف حقیقت و پاسخ‌گو کردن و محاکمه‌ی عالیرتبه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی که در سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی مسئولیت داشتند، اعلام کرده بودند. آنان اعلام می‌کردند که تعلق سیاسی خاصی ندارند و به همین دلیل

^۸ به‌عنوان یک نمونه من به تجربه دریافته‌ام که مادران و خانواده‌های خاوران، حتی اگر یک صدای واحد از میان آنان برمی‌خاست از چنین مشروعیتی نزد ایرانیان خارج از کشور برخوردار نبودند.

^۹ من به لحاظ حرفه‌ام با تعداد قابل توجهی مهندس ایرانی مهاجر آشنا بوده و می‌دانم که تعدادی از آنان هنوز در ایران فعال هستند و منافع تجاری زیادی دارند. علاوه بر آن بسیاری پس از مهاجرت تمهیداتی را در نظر گرفته‌اند که با سی سال خدمت و با بالاترین حقوق بازنشسته شوند.

می‌توانستند مورد اعتماد هر گروهی قرار گیرند. اعلام این هدف و تکرار آن در چند ماه گذشته حامد اسماعیلیون (و انجمن)^{۱۰} این مشروعیت را به وجود آورده که بر علیه جمهوری اسلامی اقدام کند.

از همین رو انجمن از نظر اکثریت ایرانیان مهاجر^{۱۱} نهادی قابل اعتماد و سخنگوی آن، حامد اسماعیلیون، به‌رغم برخی اقدامات بحث‌برانگیز،^{۱۲} فردی قابل احترام و اعتماد و در مقایسه با افرادی مانند مسیح علی‌نژاد و رضا پهلوی شخصیتی به‌مراتب کم‌تر بحث‌برانگیز بود. این وضعیت سبب شد که حامد اسماعیلیون (و انجمن) توانایی هماهنگ کردن اعتراضات ایرانیان خارج از کشور در چهار مورد، نهم مهر (اول اکتبر)، سی‌ام مهر (۲۲ اکتبر)، هفتم آبان (۲۹ اکتبر) و بیست و هشتم آبان (۱۹ نوامبر) را داشته باشد.^{۱۳}

در خارج از کشور ملاقات فعالان ایرانی با مقامات کشورهایی که میزبان ایرانیان مهاجر و پناهنده هستند نیز در جریان است. علاوه بر فعالان سیاسی و مدنی که چندان شناخته شده نیستند، افراد مشهوری مانند حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، رضا پهلوی، شیرین عبادی، مسیح علی‌نژاد و علی کریمی ملاقات‌هایی را با افراد مؤثر مانند

^{۱۰} من انجمن را در پراکنش قرار داده‌ام چون حوادث به گونه‌ای رقم خورده که انجمن کاملاً در سایه‌ی حامد اسماعیلیون قرار گرفته است.

^{۱۱} در اینجا منظور اکثریت مطلق نیست. مثلاً وقتی در شهر تورنتو بزرگ که بر اساس برخی آمارها در حدود ۱۷۰ هزار ایرانی زندگی می‌کنند پنجاه هزار نفر گرد می‌آیند به این معنی است که حدود ۲۸ درصد از کل جمعیت ایرانی‌تبارها در این گروه‌آبی شرکت کرده‌اند.

^{۱۲} عدم پاسخگویی مناسب حامد اسماعیلیون به انتقادات و برخی اقدامات او سبب تبلیغاتی علیه او به عنوان فعالی راست‌گرا و ضد سلطنت شده است. این تبلیغات از نظر برخی برای او هویتی علاوه بر دادخواه بودن به وجود آورده، که به گمان من، از قدرت بسیج‌کنندگی وی کاسته است. شاید به همین دلیل است که او در مصاحبه با ایران اینترنشنال تاکید می‌کند که در انتخابات کانادا به هیچ یک از دو حزب اصلی (راست‌گرا و میانه) رأی نداده است. احتمالاً می‌توان از این اظهارات نتیجه گرفت که او به احزاب چپ میانه نیو دمکرات یا سبز رأی داده است.

^{۱۳} حضور مردم در تظاهرات ۱۸ دی در تورنتو به مناسبت سومین سالگرد سرنگونی هواپیمای اوکراینی به‌نسبت چند تظاهرات دیگر چشمگیر نبوده است.

امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه و آنتونی بلینکن، وزیر خارجه‌ی آمریکا و یا حضور در نهادهایی مانند شورای امنیت سازمان ملل، انجام داده که از پوشش خبری گسترده برخوردار شده است.

اکثریت این افراد مشهور پس از ملاقات‌های خود بر ضرورت تشکیل یک رهبری متمرکز تأکید کرده‌اند. به عنوان یک نمونه مسیح علی‌نژاد پس از ملاقات با ماکرون به کرات تأکید کرده است که مسئولان کشورهای غربی منتظر هستند که یک صدای واحد از اپوزیسیون ایران بشنوند تا در مورد حمایت از این جنبش یا انقلاب تصمیم‌گیری کنند. آنان همچنین بر این نکته تأکید می‌کنند که اجماع غرب در مورد حمایت از جنبش کنونی نقشی تعیین‌کننده در پیروزی آن خواهد داشت.

در حالی که به گمان من برخلاف رژیم سابق، از آن‌جا که جمهوری اسلامی حکومتی ضد غرب و ارزش‌های غربی است، اجماع سیاسی کشورهای غربی تأثیر تعیین‌کننده در تغییر سیاست‌های جمهوری اسلامی نخواهد داشت.^{۱۴} هرچند این ملاقات‌ها و پشتیبانی جهانی از جنبش کنونی سبب دلگرمی کسانی که در اعتراضات شرکت می‌کنند و تشویق دیگران به مشارکت در این جنبش خواهد بود.

^{۱۴} بسیاری از نیروهای چپ‌گرا اعتقاد داشتند که یک نیروی ضدامپریالیست الزاماً مترقی و پیشرو است. از همین رو بسیاری از مخالفان حاکمیت کنونی معتقد بودند که این حاکمیت نمی‌تواند ضدامپریالیست باشد. با همان دیدگاه ایدئولوژیک حزب توده و فدائیان خلق - اکثریت که دنباله‌روی حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند باور داشتند که چون جمهوری اسلامی ضدامپریالیست است پس الزاماً در جبهه‌ی نیروهای مترقی قرار دارد. در حالی که تجربه نشان داده است که نیروهای سیاسی به غایت مرتجع هم می‌توانند ضدامپریالیست باشند.

آیا داشتن رهبری متمرکز شرط لازم برای پیروزی است؟

در سنت‌های سیاسی کلاسیک چنین گفته شده است که جنبش‌ها و انقلابات



در ۷ فوریه ۲۰۱۱ مصطفی الکاشف، ۱۶ ساله، هنین طریق، ۱۸ ساله، زیاد طریق، ۱۹ ساله و آمر الاترابی ویدئوهایی که از میدان تحریر گرفته‌اند را پست می‌کنند. نقل از **John Chalcraft**

رهبران خود را به وجود می‌آورند، با این فرض که انقلاب بدون رهبری ممکن نیست. اما تجربه‌های سال‌های اخیر، از جمله جنبش شورای محلات آرژانتین در اوایل قرن میلادی اخیر، اشغال وال استریت، و بهار عربی در مصر (۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱)، نشان دادند که الزاماً چنین نیست. اما نکته آن بود که این جنبش‌ها کمابیش فاقد یک بدیل مشخص برای شرایط کنونی بودند. این جنبش‌ها بیشتر بر مسیر کنش اجتماعی متمرکز بودند تا هدف. آنان به روش‌های متفاوت نوعی از مشارکت و دموکراسی مستقیم را در تصمیم‌گیری در مورد اقدامات لازم مورد استفاده قرار می‌دادند.



در ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱، اولین روز اشغال وال استریت، مردم برای تصمیم‌گیری جمعی در پارک آزادی در نیویورک گرد هم آمده‌اند... نقل از Marina Sitrin

این جنبش‌ها هر چند توانستند موفقیت‌های مهمی را به دست آورند اما در نهایت با «شکست» روبرو شدند. در مصر پس از ۱۸ روز اشغال میدان تحریر توسط جوانان و معترضان، حسنی مبارک، دیکتاتور مصر که از ۱۹۸۱ در قدرت بود از مقام خود استعفا داد و قدرت را به یک شورای نظامی واگذار کرد. اولین انتخابات آزاد مجلس در ۲۰۱۲ و اولین انتخابات ریاست جمهوری در ۲۰۱۳ به پیروزی جریان اسلامی محافظه‌کار اخوان المسلمین منجر شد. در سوم جولای ۲۰۱۳ حدود ۲۹ ماه پس از کناره‌گیری مبارک، نظامیان با یک کودتا محمد مرسی، اولین رئیس‌جمهور منتخب پس از انقلاب ۲۰۱۱ را بر کنار و قانون اساسی را به حالت تعلیق در آوردند. جنبش اشغال وال استریت نیز هر چند آگاهی از تقسیم ناعادلانه‌ی ثروت در غرب و سرتاسر جهان را افزایش داد، اما بدون آنکه به اهداف خود دست یابد خاموش شد.

در پی جنبش‌های به غایت مدرن بهار عربی در مصر و تونس سیستم سنتی به حیات خود ادامه داد. حقیقت آن بود که گویا رهبران این جنبش‌ها هیچ تصویری از آینده نداشتند و در لحظه زندگی می‌کردند و به یکباره متوجه شدند که میوه‌چینان این انقلاب مدرن، سنتی‌ترین و ارتجاعی‌ترین نهادهای سیاسی در مصر، اخوان المسلمین و ارتش، هستند. شاید علت آن بود که انبوه رهبران بهار عربی هیچ بدیل تعریف شده‌ای در مقابل حکومت مبارک نداشتند و شاید زمان آن چنان کوتاه بود، مثلاً در مورد مصر از ۲۵ ژانویه تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، که انبوه رهبران حتی فرصت فکر کردن به آینده و بدیل برای حکومت مبارک نداشتند. حقیقت آن بود که ساختار حکومتی شناخته شده‌ای که مناسب یک انقلاب با رهبری گسترده و افقی باشد نیز وجود نداشت. علاوه بر آن شاید، آنچنان که مایکل مک‌فال (Michael McFaul) می‌گوید، در منطقه‌ای که دیکتاتوری شیوهی غالب حکمرانی است حتی دموکراسی نمایندگی به‌سختی تحمل می‌شود چه رسد به یک دموکراسی مشارکتی که شاید بیشتر با جنبشی مانند بهار عربی در مصر هم‌زاد باشد.

در سیستم سنتی مبارزه‌ی سیاسی اپوزیسیون سازمانی را ایجاد می‌کند که می‌تواند به‌سادگی جایگزین دولت مستقر شود، اپوزیسیون نیز به همان نظم وفادار است. به عنوان نمونه اگر به تشکیلات احزاب سنتی نگاهی بیاندازیم می‌توانیم یک تشکیلات هرمی مانند دولت مستقر را مشاهده کنیم: کمیته‌های شهر و شهرستان، کمیته‌های ایالتی و ولایتی، کمیته‌ی مرکزی، هیئت سیاسی و در نهایت هیئت اجرایی! در این سازمان‌ها در بهترین حالت سیستم دموکراسی نمایندگی برقرار می‌شود. سازمان آنان تصویر کامل یک دولت را برای ما بازسازی کرده‌اند. این سازمان برای شهروندان و سیاستمداران همه‌ی جهان شناخته شده و قابل درک است. اما جنبشی گسترده و افقی، مانند جنبش کنونی در ایران، برای بسیاری نامأنوس و در نتیجه نگران‌کننده است: از دل چنین جنبشی، در صورت موفقیت، کدام سیستم سیاسی زاده خواهد شد؟ در ایران جنبش سبز هر چند در ابتدا با رهبری میرحسین موسوی و مهدی کروبی آغاز شد، اما به‌سرعت مظاهری از یک جنبش با رهبری متکثر و افقی را به نمایش گذاشت. تعداد زیادی از جوانان با استفاده از جمع‌های دوستانه‌ی خود و تعدادی از فعالان سیاسی و مدنی جنبش را از محدوده‌ی تنگ تفکرات و اهداف اصلاح‌طلبان بسیار

فراتر بردند. ۱۵ اعتراضات گسترده‌ی ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ نیز جنبش‌هایی بدون رهبر یا با رهبری بسیار متکثر بودند. این اعتراضات و جنبش‌های شکست خورده نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری جنبش زن، زندگی، آزادی و سازمان رهبری گسترده و افقی آن داشتند.

ساختار رهبری گسترده و افقی برای شهروندان بسیاری، به‌ویژه کسانی که پا به سن گذاشته‌اند، ناشناس است و احتمالاً اعتماد آنان را بر نمی‌انگیزد. آنان به روش حاکمیتی که هر می باشد عادت کرده و با آسودگی خیال بسیار بیشتری می‌توانند به آن اعتماد کنند. داشتن رهبر یا دستگاه رهبری کارزماتیک به آنان اطمینان می‌دهد که آنارشیسم یک انقلاب هر چند ضروری است اما دوام نخواهد داشت و بلافاصله پس از سرنگونی نظمی آشنا برقرار خواهد شد.

جامعه‌ی جهانی، افکار عمومی و رهبران کشورهای دیگر از جمله کشورهای غربی نیز با یک جنبش یا انقلاب با رهبری گسترده و افقی نا آشنا و در غالب موارد سر سازگاری ندارند. کشورهای غربی نیز تنها با دموکراسی نمایندگی آشنا هستند، نوعی از دموکراسی که آنان به‌خوبی آموخته‌اند که چگونه می‌توان آن را اداره و کنترل کرد و به همین دلیل است که می‌خواهند بدانند رهبران جنبش زن، زندگی، آزادی کیستند و در بهترین حالت قانع شوند که آیا می‌توانند با رهبران این جنبش همکاری کنند؟ از همین روست که فشاری همه‌جانبه برای شکل دادن نوعی از رهبری متداول و مأنوس در بین فعالان و معترضان شکل گرفته است. شاید هم مسیر طبیعی جنبش کنونی تغییر در جهت جنبشی با رهبری متمرکز باشد. تجربه‌ی تاکنونی نشان می‌دهد که رهبری متمرکز و کارزماتیک فاقد جنبه‌های مشارکتی و بسیار پیشروی جنبش‌هایی با رهبری گسترده و افقی است. دستگاه رهبری‌ای تشکیل خواهد شد که بتواند تصویر یک دولت جایگزین را در ذهن مردم به وجود آورد. این با برنامه‌ی افراد شناخته شده ایرانی در خارج از کشور و شاید برخی در داخل کشور هماهنگ است.

۱۵ در سال‌های بعد برخی از کارزارها از جمله آزادی‌های یواشکی، هر چند محدود بودند، ولی ساختار مدرنی داشتند.

در رهبری متمرکز و کاریزماتیک انبوه شهروندان معترض در سایه‌ی رهبران قرار می‌گیرند. از جمله اعضای انجمن خانواده‌های جانباختگان پرواز PS۷۵۲ به گونه‌ای عمل کرده‌اند (ویا بالعکس) که حامد اسماعیلیون به تنها چهره‌ی قابل تشخیص این انجمن تبدیل شده و انجمن کاملاً در سایه‌ی او قرار گرفته است^{۱۶} و رضا پهلوی برای سلطنت‌طلبان و احتمالاً کسانی خارج از این دایره شاه است^{۱۷} با تمام مشخصات آن. مسیح علی‌نژاد نیز که تا پیش از جنبش زن، زندگی، آزادی با راه‌اندازی کمپین‌هایی مانند آزادی‌های یواشکی بر جنبشی افقی و گسترده تأکید می‌کرد و در هر صحبت با مخاطبانش این جمله را تکرار می‌کرد که خود شما رهبر هستید. با آغاز جنبش اخیر بیش از همه خواستار تشکیل یک دستگاه رهبری متشکل از تعداد محدودی از سلبریتی‌ها و چند فعال سیاسی شناخته شده است.

برخلاف جنبش‌های مدنی و سیاسی با سازمانی گسترده و افقی، سیاست‌ورزی سنتی از همان ابتدا برای ایجاد یک بدیل برای حکومت موجود و کسب قدرت سیاسی تلاش می‌کند. اگر بپذیریم که مخالفان سیاسی نظام کنونی نجات ایران را از طریق کسب قدرت سیاسی ممکن می‌دانند (این کسب قدرت می‌تواند از طریق انتخابات، مذاکره و یا سرنگونی باشد) و ادعای بسیاری از این فعالان که ما تنها برای نجات ایران نه قدرت سیاسی فعالیت می‌کنیم را تعارف در نظر بگیریم، به نظر من اهداف و بلندپروازی‌های سیاسی این فعالان با خواسته بخش قابل توجهی از معترضان (حداقل در خارج از کشور) برای تشکیل یک دستگاه رهبری (در خارج از کشور) هم‌سو شده است.

به گمان من فرصت چندانی برای نجات ایران باقی نمانده است! برای نمونه بحران محیط زیست به مرحله‌ای رسیده است که به‌تنهایی می‌تواند سبب فروپاشی ایران شود.

^{۱۶} یکی از دوستانم توجه من و تعدادی دیگر را به تفاوت بسیار چشمگیر میان فالوئرهای حامد اسماعیلیون در توئیتر و اینستاگرام جلب کرد. تعداد فالوئرهای اسماعیلیون در توئیتر ۷۱۳،۰۰۰ و انجمن تنها ۴۶،۴۰۰ و در اینستاگرام به ترتیب ۱،۴۰۰،۰۰۰ و ۱۳۲،۰۰۰ است.

^{۱۷} یکی از دوستانم که این مقاله را قبل از انتشار خوانده بود به من تذکر داد که بسیاری از رضا پهلوی به دلیل وفاداری او به دمکراسی حمایت می‌کنند.

از هم اکنون مهاجرت‌های محیط زیستی در داخل کشور و به خارج از کشور آغاز شده است. بحران‌های دیگر نیز بر همین منوال هستند. هر روز تأخیر می‌تواند سبب خسارت‌های غیرقابل ترمیم شوند. از همین رو مسئولانه آن است اگر تشکیل یک جبهه‌ی گسترده از منتقدان و مخالفان، آن چنان که سعید رهنما در اوایل جنبش کنونی درباره‌ی آن نوشته بود، ممکن نیست، ضمن انتقاد از اقدامات مختلف چوب لای چرخ یکدیگر نگذاریم. اگر بخش قابل توجهی از ایرانیان گمان می‌کنند که ائتلاف جمعی از فعالان سیاسی شناخته شده و سلبریتی‌ها به پیشرفت و پیروزی این جنبش کمک می‌کند، بهتر آن است که از آن استقبال کرده و با انتقادات خود به هم سو شدن ابتکارات مختلف کمک نمائیم.

ائتلاف؛ چگونه و توسط چه کسانی

ائتلاف‌ها و اتحادها غالباً در زمان خیزش جنبش‌های سیاسی شکل گرفته و در زمان شکست یا برقراری حاکمیت تمامیت‌خواه از هم پاشیده است. در تمام این اتحادها و ائتلاف‌ها فرض بر این بوده است که صدای واحدی از اپوزیسیون و دگراندیشان شرط لازم برای پیشبرد سیاست‌های آنان است.^{۱۸} ایده‌ی اتحاد و ائتلاف سیاسی در دوره کنونی نیز تفاوتی چشمگیر با موارد گذشته ندارد. بسیاری گمان می‌کنند که تشکیل چنین ائتلافی شرط لازم برای پیروزی جنبش کنونی است. اما پیش از پرداختن به بحث رهبری در لحظه‌ی حاضر لازم است به اختصار به برخی از مهم‌ترین علل شکست شماری از مهم‌ترین اتحادها و ائتلاف‌های تاریخ معاصر ایران بپردازم.

^{۱۸} یک نگاه اجمالی به اتحادها و ائتلاف‌های در درون حکومت نشان می‌دهد که اتحادها و ائتلاف‌ها میان دستجات مختلف قدرت تنها در زمانی که یک انتخابات در جریان است افتاده است.

الف) نگاهی به برخی اتحادها در میان احزاب و شخصیت‌های سیاسی در جریان و پس از انقلاب ۱۳۵۷

ناگفته روشن است که بزرگ‌ترین ائتلاف و اتحاد در جریان انقلاب ۱۳۵۷ میان نهضت آزادی و نیروهای نزدیک به آن، «فُکُل-کراواتی‌هایی» که از خارج به همراه [آیت‌الله] خمینی بازگشتند، مانند بنی‌صدر و قطب‌زاده، و روحانیت هوادار [آیت‌الله] خمینی اتفاق افتاد. اما این روحانیت نیاز داشت که برای قبضه‌ی کامل قدرت نهضت آزادی و «فُکُل-کراواتی‌ها» را منزوی و در صورت تن ندادن به این انزوا سرکوب کند. ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و تسخیر سفارت آمریکا آغاز پایان اتحاد با نهضت آزادی و بخشی از این «فُکُل-کراواتی‌ها» بود.

اتحاد مهم دیگر در اوایل انقلاب تأسیس شورای ملی مقاومت ایران در ۳۰ تیر ۱۳۶۰ توسط مجاهدین خلق و ابوالحسن بنی‌صدر بود. در آغاز کار این شورا برخی احزاب از جمله حزب دمکرات کردستان و جبهه دمکراتیک ملی به آن پیوستند. در ضمن تعدادی از شخصیت‌های ادبی و سیاسی شناخته شده از جمله ناصر پاکدامن و غلامحسین ساعدی نیز به این شورا پیوسته یا با نهادهای مرتبط با این شورا همکاری می‌کردند.^{۱۹} اما شورا پس از چند سال کاملاً به یک تشکیلات دنباله‌روی مجاهدین خلق تبدیل شد و ابوالحسن بنی‌صدر، حزب دمکرات کردستان، جبهه دمکراتیک ملی و بسیاری از شخصیت‌های مستقل از آن جدا شدند. مهم‌ترین دلیل از هم پاشیده شدن شورای ملی مقاومت شکست عملیات مسلحانه‌ی مجاهدین خلق است که از اوایل تیر

^{۱۹} در ۹ شماره اول [نشریه شورا](#)، ارگان شورای ملی مقاومت (از آبان ۱۳۶۳ تا تیر ۱۳۶۴) مطالبی از ناصر پاکدامن (در شماره ۱)، غلامحسین ساعدی (در شماره‌های ۱، ۴/۳، ۷/۶ و ۹)، مجید شریف (در شماره‌های ۱، ۲، ۴/۳، ۵، ۷/۶، ۸ و ۹)، ناصر مهاجر (در شماره‌های ۷/۶ و ۸)، نعمت میرزا زاده (در شماره‌های ۸ و ۹)، بهمن نیرومند (در شماره ۱) و منوچهر هزارخانی (در شماره‌های ۱، ۴/۳ و ۷/۶) چاپ شده است. به تدریج با محدود شدن بیش از پیش شورای ملی مقاومت نویسندگان این نشریه نیز به هواداران مجاهدین خلق محدود شد.

۱۳۶۰ آغاز شده بود.^{۲۰} حفظ اتحاد و ائتلاف در میان گروه‌ها و شخصیت‌های با تمایلات سیاسی و ایدئولوژیک متنوع در دوران شکست وظیفه‌ی سنگین و سختی است که نیاز به تساهل، مدارا و رویکردی دموکراتیک دارد که عناصر اصلی این شورا به‌ویژه مسعود رجوی فاقد آن بودند.

اوج‌گیری مجدد جنبش‌های مدنی و سیاسی در اواسط دهه‌ی هفتاد و به‌ویژه پیروزی جبهه‌ی دوم خرداد در انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ و چند انتخابات پس از آن و انتشار چندین روزنامه وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی امید به ممکن بودن اصلاحات را در دل تعدادی از فعالان سیاسی ایرانی ساکن خارج از کشور زنده کرد و نویدبخش امکان ازسرگیری فعالیت سیاسی در داخل ایران پس از سرکوب‌های گسترده و خشن دهه شصت برای عده‌ای دیگر از این فعالان بود. نیروهایی که معتقد به اصلاح‌پذیر بودن جمهوری اسلامی بودند در ۱۳۸۰ طرح تشکیل یک تشکیلات فراجزبی به نام اتحاد جمهوری خواهان ایران را ارائه کردند. هم‌زمان نیروهایی که به رشد رادیکالیسم در ایران دل بسته بودند طرحی را برای تشکیل جمهوری خواهان دمکرات و لائیک معرفی کردند. اتحاد جمهوری خواهان در دی ۱۳۸۲ در آلمان با برگزاری یک جلسه‌ی گسترده رسماً آغاز به کار کرد. آغاز به کار رسمی جمهوری خواهان دمکرات و لائیک نیز با اتحاد جمهوری خواهان هم‌زمان بود. اما هر دو اتحاد به دلیل شکست جبهه‌ی دوم خرداد در انجام اصلاحات معنی‌دار در جمهوری اسلامی و سرکوب خشن رادیکالیسم موجود در جنبش دوم خرداد^{۲۱} در تیر ۱۳۷۸ قبل از تأسیس شکست خورده بودند. هر دو اتحاد در فاصله کوتاهی پس از تشکیل

^{۲۰} سعید حجاریان از مقامات عالی‌رتبه امنیتی دهه اول استقرار جمهوری اسلامی به مجله چشم‌انداز ایران می‌گوید شهرآشوب مجاهدین خلق در تابستان ۱۳۶۱ با اجرای طرح مالک و مستاجر دادستانی انقلاب تهران پایان یافت.

^{۲۱} من بین جنبش دوم خرداد و جبهه‌ی دوم خرداد تفاوتی جدی قائل هستم. جنبش دوم خرداد جنبشی برای تغییرات بنیادی در جمهوری اسلامی بود. از جمله جنبش زنان و جنبش دانشجویی در آن دوران هر چند رابطه‌ای جدی با اصلاح‌طلبان حکومتی داشتند، اما خواسته‌های آنان بسیار فراتر از ظرفیت‌های ایدئولوژیک و سیاسی و منافع اقتصادی اصلاح‌طلبان حکومتی و جبهه دوم خرداد بود.

عملاً مضمحل شدند و به جمع‌های چند نفره که گاه اعلامیه‌ای صادر می‌کنند تقلیل یافتند.

اقداماتی دیگر نیز مانند تشکیل شورای مدیریت گذار یا پروژه‌ی ققنوس که متأثر از خیزش‌های داخل کشور پدید آمدند با شکست این خیزش‌ها عملاً موضوعیت خود را از دست دادند.

ب) اتحاد و ائتلاف برای جنبش زن، زندگی، آزادی چرا و چگونه

به گمان من در حال حاضر و به‌رغم اعتراضات گسترده‌ی چند ماهه در داخل ایران هنوز قدرت دولتی بر قدرت مخالفان و معترضان تفوقی آشکار دارد. در چنین شرایطی تشکیل یک دستگاه رهبری متکثر و علنی در ایران اگر نگوئیم ناممکن بسیار نامحتمل و خطرناک است. از همین رو تعداد قابل توجهی از معترضان بر این گمان هستند که گردآمدن فعالان شناخته شده و سلبریتی‌ها در خارج کشور در نهادی رسمی می‌تواند نوعی از همکاری، همیاری و همبستگی میان آنان را تضمین و بدین ترتیب به توسعه و تعمیق جنبش در ایران کمک نماید تا شرایط مطلوب برای تشکیل رهبری متکثر در داخل کشور فراهم شود. عده‌ای دیگر می‌نویسند که «لازمه‌ی گذر دمکراتیک به هدف سکولار دمکراسی، شکل‌گیری تشکل کلان از تشکل‌ها و شخصیت‌های دارای پایگاه اجتماعی است و بس.»

به گمان من از یکطرف پس از سرکوب احزاب اپوزیسیون در دهه‌ی شصت و تبعید اعضای بازمانده آنان به خارج از کشور و نازایی آنان در تبعید عملاً هیچ حزب سیاسی جدی اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور فعال نیست^{۲۲} و تنها احزاب کرد هستند که رابطه‌ی کامیابش جدی خود با مردم کردستان را حفظ کرده‌اند. از طرف دیگر این احزاب نه در داخل کشور و نه در خارج کشور نقشی تعیین کننده در جنبش‌های ۲۵ سال گذشته‌ی ایران از جمله جنبش کنونی ایفا نکرده و در حاشیه آنها قرار دارند. علاوه

^{۲۲} تجربه کشورهای که چندین دهه در زیر یوغ یک حکومت تمامیت‌خواه بوده‌اند، از جمله غالب کشورهای سوسیالیستی و برخی کشورهای در حال توسعه، نیز موید این واقعیت است که در زمان گذار به یک حکومت دمکراتیک هیچ حزب جدی سیاسی منتقد حکومت وجود نداشته است.

بر آن بنا بر تجربه باید اذعان کرد که تصور شکل‌گیری نوعی از اتحاد و همکاری گسترده در میان احزاب موجود^{۲۳} نیز اگر نگوییم ناممکن، بسیار نامحتمل است. پس هر چند بر اساس سنت‌های مبارزه‌ی سیاسی کلاسیک لازم است که اتحاد و ائتلاف در میان احزاب سیاسی شکل گیرد، اما در عمل این راه در داخل و خارج از کشور مسدود است. در داخل کشور با تداوم مبارزه و تغییر تناسب قوا شاید تشکل‌هایی پدید آیند که بتوانند به تدریج به احزاب سیاسی تبدیل شوند، اما شکل‌گیری نهادهایی سیاسی (مانند کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی) توسط ایرانیان مهاجر با توجه به این واقعیت که برای اکثریت قریب به اتفاق آنان مسائل ایران موضوعی جانبی است، دور از انتظار است.

نامحتمل بودن تشکیل رهبری در داخل کشور و عدم حضور جدی احزاب سیاسی منتقد و مخالف در جنبش‌های ۲۵ سال گذشته سبب شده است که تشکیل نهادی در خارج از کشور که شامل افراد حقیقی و مشهور باشد از مقبولیت بیشتری برخوردار باشد. این راه با رؤیاهای شخصی و سیاسی غالب افراد شناخته شده فعال در جنبش اخیر نیز هم‌سو است. این افراد در عمل خود را از جمله رهبران برجسته‌ی این جنبش در داخل و خارج ایران می‌دانند و طبیعتاً نهاد تشکیل یافته از این افراد را بخشی مهم از رهبری جنبش کنونی معرفی می‌کنند. مسیح علی‌نژاد در پاسخ به پرسش ناتاشا فتح (Natasha Fatah)، مجری تلویزیون دولتی کانادا، در مورد رهبری جنبش کنونی و آینده‌ی ایران می‌گوید: حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، رضا پهلوی، شیرین عبادی، گلشیفته فراهانی، علی کریمی و البته خودش، بدون آن که آن‌را در گفتارش متذکر شود، می‌توانند ایرانیان داخل کشور را نمایندگی کنند. باید متذکر شوم که او نام برخی از افراد در ایران، مانند فاطمه سپهری، بختیاری، حسین رونقی و مجید توکلی را نیز

^{۲۳} چند سالی است که روند اتحاد و ائتلاف در میان احزاب کرد آغاز شده است. ابتدا مرکزی به نام "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" تشکیل شد و سپس دو حزب اصلی کردستان که هر کدام دوطرفه شده بودند موفق شدند که دوباره با یکدیگر متحد شوند. از همین رو شاید احزاب کرد به دلیل رابطه نزدیکی که با مردم کردستان دارند مجبور هستند که به خواسته‌های آنان که احتمالاً یکی از آنها پرهیز از دامن زدن به اختلافات و جدایی‌هایی که هیچگونه توجیح منطقی ندارد تمکین کنند.

در کنار رهبران در خارج کشور قرار می‌دهد و اطمینان می‌دهد که ما برای بعد از این رژیم آماده هستیم.^{۲۴}

اما در صورت تشکیل چنین نهادی چندین اشکال بنیادی قابل مشاهده است:

۱- هر چند به گمان من و بسیاری هیچ نهادی در خارج از کشور نمی‌تواند خود را مستقیم یا غیر مستقیم رهبر این جنبش معرفی کند،^{۲۵} اما روشن است که هیچ کس نمی‌تواند مانع این افراد شود که خود را نمایندگان جنبش کنونی و نهادی که از آنان تشکیل شود را مستقیم یا غیر مستقیم رهبر این جنبش معرفی کنند (پادآوری می‌کنم که مریم رجوی برای سالیان طولانی رئیس جمهور برگزیده مقاومت است و از جانب برخی از سیاستمداران شناخته شده‌ی غربی به رسمیت شناخته شده است). حقیقت این است که نمی‌توان با اطمینان مدعی شد که اینان نمایندگان مردم ایران نیستند، در حال حاضر هیچ مکانیسمی که بتواند ادعاهای موافق یا مخالف را اثبات کند در دست نیست.

۲- این نهاد به هیچ کس پاسخگو نیست.

۳- روشن نیست که مشروعیت این نهاد به ویژه در نزد ایرانیان داخل کشور چگونه حاصل می‌شود. پیشنهاد دهندگان، هر چند گاه تعداد بالای فالوئرهای این افراد در شبکه‌های اجتماعی را دلیلی بر مشروعیت آنان عنوان می‌کنند، متوجه این کمبود جدی هستند و برای رفع آن راه‌هایی از جمله نظرخواهی از ایرانیان داخل کشور یا مشورت با رهبران میدانی را مطرح کرده‌اند. این طرح‌ها به دلیل محدودیت‌های بسیار جدی آنها غیر مسئولانه، پوپولیستی و گمراه کننده و حتی اگر اندکی بدگمان باشیم فریبکارانه است.

^{۲۴} **مصاحبه‌ی تلویزیون CBC با نازنین بنیادی و مسیح علی‌نژاد** در سومین سالروز سرنگونی هواپیمای اوکراینی در آسمان تهران (از دقیقه ۷ تا ۱۱).

^{۲۵} آنان، همانطور که نازنین بنیادی در پاسخ خود به پرسش ناتاشا فتح در مورد رهبری این جنبش می‌گوید، تنها پشتیبانان جنبشی هستند که در داخل ایران در حال وقوع است و در نهایت می‌توانند این جنبش را در خارج از کشور رهبری یا هماهنگ کنند، نه بیشتر.

۴- یکی از دیگر مشکلات اصلی این نهاد، غیر دموکراتیک بودن آن است. برای رفع این نقیصه برخی اقدامات ممکن است در مد نظر قرار گیرد. از جمله تشکیل یک جمع مشورتی بزرگ از ایرانیان خارج از کشور از طریق یک انتخابات دموکراتیک تحت نظارت نهادهای بین‌المللی یا متشکل از افرادی که بتوانند حمایت تعداد مشخصی از ایرانیان خارج از کشور را جلب کنند. اعضای این نهاد مشورتی در عین حال که در سازمان‌دهی اقدامات محلی تلاش خواهند کرد و آن‌را با اقدامات ایرانیان کشورهای دیگر هماهنگ می‌کنند سعی خواهند کرد که با رسانه‌ها و مقامات محلی ملاقات کرده و حمایت آنان را از جنبش زن، زندگی، آزادی جلب نمایند. در عین حال آنان می‌توانند هویت رئیس‌های پاسخگو را انتخاب کرده که وظیفه‌ی هماهنگی این اقدامات را بر عهده داشته باشند. افراد نام‌برده‌ی بالا اگر به عضویت این نهاد مشورتی انتخاب شده باشند، می‌توانند به عضویت هویت رئیس‌ها انتخاب شوند.

۵- علاوه بر آن با توجه به تجربه‌ی شکست‌های متعدد در اتحادها و ائتلاف‌ها میان شخصیت‌ها و احزاب سیاسی ایرانی که در بالا به برخی از آنها اشاره شد، اگر نخواهیم بیش از اندازه خوشبین باشیم، لازم است احتمال شکست هر نهادی برای هماهنگی، همبستگی یا رهبری این جنبش در خارج از کشور را جدی بگیریم. ۲۶ از همین رو منطقی است که در آغاز راه به گونه‌ای رفتار شود که انتظارات بزرگی را سبب نگردد. ایجاد انتظارات بزرگ می‌تواند در صورت از هم پاشیده شدن و شکست این نهادها سبب سرخوردگی جدی شوند.

نکته‌ی آخر

اما نکته‌ی آخر اینکه تا زمانی که تناسب قوا در ایران به گونه‌ای به نفع جنبش جاری تغییر نماید تا فعالان و سازمان‌دهندگان آن بتوانند علنی فعالیت کنند، مسئولانه آن است که از برقراری ارتباط سازمانی از جانب فعالان سیاسی خارج از کشور با رهبران

۲۶ من بنا بر تجربه عمیقاً نگران هستم که جاه‌طلبی‌های برخی از افراد شناخته شده و سلبریتی‌ها هر اتحاد و ائتلافی را با شکست روبرو کند.

میدانی جداً خودداری شود. در دهه‌ی شصت فعالان سیاسی داخل کشور لطمات بسیار سنگینی از این گونه رابطه‌ها متحمل شدند و شناسایی این گونه روابط برای حاکمیت بسیار آسان است. نباید اشتباهات گذشتگان را به گونه‌ای دیگر تکرار کرد.